

## بدل‌سازی برای آثار دیگران\*

### • حسن پارسایی

در حوزه ادبیات و هنر بخش محدودی از آثار با الهام دیگران بازآفرینی شده‌اند، اما شاکله نوینی دارند؛ طوری که میزان تفاوت‌هایشان با اثر «مبدأ» بسیار بیش از تشابهات آنها بوده و حتی وجوه اقتباسی‌شان گاهی قابل تشخیص نبوده است.

اگر تقلید و یا اقتباس به کپی‌برداری نزدیک باشد و زیبایی و گیرایی اثر قبلی را هم نفی کند، در آن صورت کاری عبث است؛ زیرا موضوع آن دیگر برای خواننده تازگی ندارد و باز او را به خواندن رمان اصلی ارجاع می‌دهد.

مهم‌ترین بخش نویسندگی، انتخاب موضوع و نوع نگرش به آن است که از همان آغاز همه چیز را متمایز و معین می‌کند. در رمان «بابا لنگ‌دراز»، اثر «جین وبستر»، با این خصوصیت رو به رو هستیم. اثر مذکور بارها به فیلم سینمایی و کارتون نیز درآمده و یکی از پرفروش‌ترین آثار بوده است که از لحاظ ساختار هم اثر بدیع و منحصر به فرد محسوب می‌شود. «جین وبستر» با استفاده از مدیوم ارتباطی شناخته شده و ساده‌ای مثل «نامه‌نگاری»، توانسته رمانی به غایت زیبا بنویسد و یک آدم بزرگ را وارد دنیای یک دختر نوجوان بکند و در پایان اثر هم، این فرمول موضوعی برعکس شود؛ یعنی دختر نوجوان هم وارد دنیای بزرگسال شود، آن هم کسی که خلاً نداشتن پدر و مادر را برای او، در قالب یک «پدرخوانده» مهربان و بخشنده، جبران کرده است.

در این رمان یک انسان توانا که به محبت کردن و عشق ورزیدن نیاز دارد و هویتی هم برای خودش قائل نیست، به دیگری نامه می‌نویسد و به او نیز کمک می‌کند. در رمان «به همسرم جودی»، اثر «ثریا جولقانی»، نامه‌نویس و حامی مورد نظر رمان، دیگر آن «بابالنگ‌دراز» دوست‌داشتنی نیست، بلکه کسی است که خودش بیش از دیگران نیاز به محبت دارد و ثانیاً هویتی

---

\* کتاب ماه کودک و نوجوان، سال دوازدهم، شماره ۱۳۳، آبان ۱۳۸۷. نوشتار حاضر نقدی است بر کتاب به همسرم جودی؛ اثر ثریا جولقانی؛ تهران: نشر پیدایش، ۱۳۸۷.

هم برای خودش قائل است؛ هرچند این هویت ساختگی است: «خیلی آرام روزنامه قدیمی را که روی میز کوچک روبه‌رویم بود، برداشتم، ورق زدم و از روی صفحه آگهی‌های ترحیم روزنامه، اسم جان را از اولین آگهی و اسمیت را از آگهی یادبود بعد انتخاب کردم.» (صفحه ۱۱).

«جرویس پندلتون»، در رمان «به همسرم جودی»، اثر «ثریا جولقانی»، کاملاً مزاحم «جروش» است و اغلب او را دستاویزی برای ارضای عقده‌ها و کمبودهای روحی و روانی خودش قرار می‌دهد. به عبارتی، «عاشق لنگ‌دراز» مورد نظر «ثریا جولقانی»، کسی جز یک آدم بیمار و خودخواه نیست که گاهی هم به خداشناسی تظاهر می‌کند (صفحه‌های ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۸ و ...). تنها مزیت او پولدار بودنش است. او نقش‌های زیادی بازی می‌کند که هر کدام توهمی بیش نیست و تمام این توهمات را در ذهن دختر بیچاره‌ای که در پرورشگاه «جان‌گیر»، از نامه‌های او به تنگ آمده، به زور تحمیل می‌کند. این نامه‌ها غیر مستقیم، گرچه در اصل خیالی و غیر واقعی‌اند و حتی به دست «جروش» هم نمی‌رسند در چارچوب «واقعیت‌های داستانی» و در ذهن «عاشق لنگ‌دراز»، واقعیت دارند و حتی دریافت شدن نامه‌ها هم توسط «جروش» در آغاز قطعی تصور شده است؛ زیرا با همین تصور نوشته شده‌اند. بنابراین «ثریا جولقانی»، رمان واقع‌گرا و تا حدی رمانتیک «بابا لنگ‌دراز» را کاملاً به اثر «توهمی» و فرواقعی تبدیل می‌کند که البته ما باید آن را واقعی تصور کنیم؛ چون نویسنده چنین خواسته است و ضمناً قهرمان داستان هم نامه‌ها را هنگام نوشتن‌شان «دریافت شده» تصور کرده است. در جایی خود «جرویس پندلتون»، ذهنیت مبنی بر دریافت غیرمستقیم نامه‌ها توسط دختر نوجوان را به شکلی دوسویه و تعلیق‌دار مطرح و آنها را «دریافت شدنی» ارزیابی می‌کند: «تو گمان می‌کنی چهار سال است تلاش می‌کنی که نامه‌ای از جانب من دریافت کنی و دریافت نکرده‌ای، اما راستی را درنیافته‌ای که نامه‌هایی را که به عنوان جرویس می‌نویسم، متعلق به من (بابا لنگ‌دراز) برایت خواهم نوشت و پس از آن تمام نامه‌های پُست نشده‌ام را یک جا تقدیم تو خواهم کرد.» (صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷)

به علاوه، «جرویس پندلتون» خیالاتی هم هست و حاضر است فرد مورد علاقه‌اش را تا دو قدمی یک حادثه خطرناک پیش ببرد و به این ترتیب، داستانش را در قالب نامه و در اصل توسط «ثریا جولقانی» بنویسد:

«آخر تو چه طور از روی یک شاخه درخت نامه می‌نویسی؟ اگر سقوط کنی، من هرگز خودام را نمی‌بخشم. با وجود این که با نامه‌هایت نفس می‌کشم، اما حاضر نیستم به هر قیمتی برای من نامه بنویسی و سلامت خود را به خطر بیندازی. اگر خانم سمپل بفهمد که

نازبالش‌های سالن را روی شاخه درخت گذاشته‌ای، از دستت دلخور می‌شود. دختر مگر تو میمون هستی که این قدر راحت روی درخت زندگی می‌کند و لم می‌دهی و می‌خوابی». (صفحه ۱۰۶)

درست است که آن چه به شکل یک کتاب درآمده، در اصل داستان‌گونه‌ای به حساب می‌آید که روی کاغذ و به کمک ذهن نویسنده شکل گرفته است، اما باید از منطق واقعیت‌ها پیروی کند؛ چون این داستان تخیلی نیست، بلکه رئالیستی است. کسی که مدام دنبال ظاهر خود باشد، نمی‌تواند آن قدر معنویت خواه باشد که هزینه تحصیل و خورد و خوراک و نگهداری یک دختر را بدهد؛ مگر آن که از پیش قصد معینی را دنبال کند و مثلاً بخواهد دختر هجده‌ساله‌ای را برای همسری با خودش زیر نظر بگیرد که این هم با توجه به آن که «جرویس پندلتون» چهارده سال با «جروشا» فاصله سنی دارد (صفحه ۹) و نیز بنا به اعترافات خودش بسیار هم خوش تیپ است، نمی‌تواند صحت داشته باشد. او به آسانی می‌تواند با هر دختر زیبایی که از لحاظ سنی با او جور درآید و هزینه‌ای هم برایش نداشته باشد، ازدواج کند:

«پس تو گمان می‌کنی اگر رییس دانشکده دیده بود که من، یعنی عموی جولیا این قدر جوان و خوش تیپ هستم، هرگز اجازه نمی‌داد که به عنوان میهمان وارد اتاق‌تان شوم و من موفق به دیدار تو نمی‌شدم؟ باید بگویم شانس آوردم که او قبل از دیدن من اجازه را صادر کرده بود.» (صفحه ۷۵)

حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که او به اختلاف سنی‌اش بی‌اعتناست و از همان آغاز به چنین دختری با نیت یک عاشق کمک می‌کند، در آن صورت دیگر حتی یک بار هم نباید از کلمه «بابا» و موقعیت عاطفی «پدر» سوءاستفاده کند. در حالی که در این نوشتار چنین نیست و او بارها خودش را به دروغ «بابا» معرفی می‌کند؛ چون نویسنده می‌خواهد شهرت و اعتبار «بابالنگ‌دراز» را برای نوشته‌اش به عاریت بگیرد. اما همین اشتباه کل داستان «به همسرم جودی» را از همان آغاز زیر سؤال می‌برد.

تشبیه «عاشق لنگ‌دراز» و «جروشا» به ترتیب به «هملت» و «اوفیلیا» مناسبتی ندارد؛ زیرا از لحاظ موقعیت و نوع شرایطی که این آدم‌ها با آن روبه‌رو بوده‌اند، هیچ مشابهتی وجود ندارد. «ثریا جولقانی» چون می‌خواهد پدرخوانده و دختر خوانده داستانش را به عاشق و معشوق تبدیل کند، قرینه مشهور، اما ناموفق و نامناسبی مثل «هملت» و «اوفیلیا» را برای این عشق و عاشقی برمی‌گزیند و هم‌زمان نیز در قالب یک شوخی بی‌مزه، تأویل نادرستی از رابطه «هملت» و «اوفیلیا» ارائه می‌دهد:

«سرکار خانم علیه، از آن جا که شما خود را ملکه اوفیلیای هملت می‌دانید و مدام هملت را نوازش می‌کنید و مالیخولیای او را درمان کرده‌اید، مالیخولیای مرا نیز درمان کنید. ملکه اوفیلیا! عاجزانه می‌خواهم که مالیخولیای مرا درمان کنید و گرنه ممکن است کمر به قتل هملت بینم و شما را در عزایش بنشانم.

پس به جای آن که هملت را سرگرم بفرمایید، هر چه سریع‌تر فکری به حال مالیخولیای بنده بفرمایید باور بفرمایید از آنجا که عقلم از دست رفته، دستم به خون هملت آغشته شده است و اکنون شما ملکه اوفیلیای من هستید و یتیم‌خانه این سرزمین منتظر قدم‌های شماست.» (صفحه‌های ۸۲ و ۸۳)

گاهی پدر و گاهی عاشق بودن «جرویس پندلتون»، این فرصت را به «ثریا جولقانی» می‌دهد که دو بهانه داستانی (نه خود داستان) داشته باشد و براساس آنها داستان‌پردازی کند و البته هیچ‌وقت از این دو بهانه اصلی به داستان تبدیل نمی‌شود؛ فقط به زیاده‌گویی و پرکردن «ظرف کتاب» منجر می‌گردد و خود «ظرف» هم بنا به میل نویسنده، بدون دلیل بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. واقعیت آن است که داستانی در کار نیست؛ چه برسد به رمان. این ذهن‌پردازی «ها شاکله داستانی معینی ندارد و می‌تواند بدون دلیل تا چند هزار صفحه ادامه داشته باشد.

در هر داستانی، «آغاز»، تنها بهانه و دلیل قابل تصور برای شروع و «پایان»، تنها عامل یا موقعیت برای به انجام رسیدن قطعی حوادث یک متن روایی است. در نوشته «ثریا جولقانی»، فقط آغازش از منطق داستانی و روایی برخوردار است.

«ثریا جولقانی» اغلب از دوگانگی مورد نظر هم فراتر می‌رود و نقش‌های دیگری هم مثل «پدر مقدس» (صفحه ۱۴)، «حامی» (صفحه ۲۵)، «مادربزرگ» (صفحه ۳۴)، «پدر یک نویسنده» (صفحه ۴۱)، «سردرگم» (صفحه ۵۷)، «چندگانه» (صفحه ۶۲)، «کودک» (صفحه ۶۵)، «دوست سرگردان» (صفحه ۶۶)، «غیرتی» (صفحه ۶۸)، «پادشاه آینده» (صفحه ۸۳)، «بابالنگ دراز کم‌رنگ» (صفحه ۱۰۵)، «موعظه‌گر» (صفحه ۱۲۳)، «بابا لنگ دراز انسان» (صفحه ۱۲۶)، «پیروز» (صفحه ۱۳۸)، «تنهای تنها» (صفحه ۱۴۱)، «نگران» (صفحه ۱۴۳)، «افسرده» (صفحه ۱۴۵)، «خسته» (صفحه ۱۴۷) و «قه‌رمان» (صفحه ۱۴۹) برای این مرد عاشق قائل می‌شود و البته این هم جزو همان بهانه‌های خاص نویسنده برای حجیم‌تر کردن نوشتار است.

«بابا لنگ‌دراز»، در رمان «به همسرم جودی»، تبدیل به یک «عاشق لنگ‌دراز» شده است. او با خودپسندی و خودخواهی به دختر نوجوان می‌گوید: «تو می‌توانی همه را دوست داشته باشی، ما نه

بیش‌تر از من» (صفحه ۲۰) و البته علت‌های دیگری هم برای این تنگ‌نظری او وجود دارد. این «بابا» اصلاً نمی‌تواند «پدر» خوبی باشد؛ زیرا عارضه‌مند و بدزبان است. در ضمن، به موقع خود را حقیر می‌پندارد و کمبود محبت هم دارد: «هرگز کسی برای من این چنین بی‌ریا و پاک درد دل نکرده است و با صمیمیت خود به من این قدر بها نداده است» (صفحه ۲۰)، «اگر از لحاظ تجربه بخواهی، بسیار پیرم، اما در طراوت و شادابی از تو جوان‌ترم و از نظر چهره هم همین قدر بدان که آن قدرها زشت نیستم که تو از دیدنم وحشت کنی» (صفحه ۲۲)، «من یک جودی درسته و تمام و کمال می‌خواهم که خلوت و تنهایی مرا پر کند.» (صفحه ۳۵)، «بیشتر من به تو محتاجم تا تو به من» (صفحه ۳۷)، «چون تعداد نامه‌های شما بیش از حجم سطل آشغال بنده بود، برخلاف آنچه تو فکر می‌کنی، مجبورم شدم به جای سطل آشغال، آنها را در گاو صندوق بزرگ نگهداری کنم» (صفحه ۳۷)، «شاید به خیال خودت یک زمانی تو یک جانور وحشی بودی (که البته نبود)، اما از زمانی که من تو را به دام انداختم، دیگر رام، رام هستی» (صفحه ۳۹) و ...

«عاشق لنگ‌دراز» راهنمایی غلط نیز می‌کند و دختر را به داشتن غرور و تکبر ترغیب می‌کند. نویسنده هم به عنوان صفتی خوب، بر آن صحنه می‌گذارد: «با افتخار قدم بر روی زمین بگذار، به پاکی خودت بیال و بر خاک منت بگذار و امید خود را از دست مده که خداوند با توست» (صفحه ۳۲). ایجاد یک شخصیت کاذب برای دختر نوجوان (جروشای)، نشانگر نادانی و جهل این عاشق لنگ‌دراز است. او اغلب بی‌خود و بی‌جهت از «جروشای» تعریف می‌کند و برای او القاب و صفاتی در نظر می‌گیرد که هیچ پایه و اساسی ندارد. او مایه گمراهی و نخوت دختر می‌شود و حتی او را به سوی همان صفاتی که در وجود خود گوینده هست، یعنی به سوی «خودپسند شدن» سوق می‌دهد. به برخی از این القاب و صفات که در متن یا در پایان‌نامه‌های این «بابا» ی «بدلی» به دختر نوجوان نسبت داده شده، توجه کنید: «نویسنده کوچک آزاد» (صفحه ۱۲)، «نویسنده با هوش» (صفحه ۱۴)، «جروشای پاک» (صفحه ۱۴)، «جروشای قهرمان» (صفحه ۲۰)، «جودی مهربان» (صفحه ۳۰)، «جودی شاعرپیشه» (صفحه ۸۲)، «جودی جست‌وجوگر» (صفحه ۱۰۷)، «جودی فیلسوف» (همان صفحه)، «جودی پُر خبر» (صفحه ۱۰۹)، «جودی پُر تلاش» (صفحه ۱۳۰)، «پُر کار» (صفحه ۱۳۸)، «عجیب» (صفحه ۱۴۹)، «آزاد و مسئول» (صفحه ۱۵۲)، «راسخ» (صفحه ۱۵۹) و «دوستدار موجودات عجیب و غریب» (صفحه ۱۶۴) و ...

«ثریا جولقانی» در اصل یک پسر جوان را اول جای «بابالنگ‌دراز» می‌گذارد و بعد او را به عنوان یک عاشق، آن هم عاشق دختری که قبلاً ظاهراً به عنوان دختر خوانده این مرد از او یاد شده، به

مخاطب نوجوان معرفی می‌کند و توجهی هم به نوع برداشت مخاطب نوجوان از این کژراهگی ذهنی ندارد.

در رمان «به همسرم جودی»، «موضوع» و حتی «طرح» و «کاراکترها» از رمان «بابالنگ‌دراز» سرقت شده‌اند و نویسنده فقط کاراکترها را با هم جایگزین کرده است. در نتیجه، ارزش‌های موضوعی رمان «جین وبستر» را تا حد زیادی تنزیل و تخفیف داده است. این ترفند از لحاظ تربیتی، برای مخاطبان نوجوان اقدامی آسیب‌رسان به شمار می‌رود؛ چون آنها با رمان اصلی آشنایی دارند و کار نویسنده را اقدامی درست تلقی نمی‌کنند.

متأسفانه به علت عدم وجود قانون «کپی‌رایت» در ایران و وجود آشفتگی و هرج و مرج و بی‌قانونی حاکم بر حوزه طبع و نشر کتاب، این اقدام غیراخلاقی مدت‌هاست در حوزه سینما، تأثر، ادبیات و مخصوصاً ادبیات کودک و نوجوان رایج شده است. برخی حتی موضوعات فرعی آثار نویسندگان خارجی را می‌زدند و آن را با آب و تاب و لفت و لعاب فرهنگ ایرانی، دوباره‌نویسی می‌کنند و به نام خود به چاپ می‌رسانند.

«پلژیاریزم» (Plagiarism) یا سرقت اندیشه‌ها و موضوعات و طرح‌های آثار ادبی و هنری دیگران، به هر شکلی که باشد، اقدامی غیرفرهنگی و بیانگر بی‌استعدادی و به پایان رسیدگی هر قلم به دست یا متن نگار معمولی است. وقتی نویسنده‌ای یک رمان می‌نویسد، این بدان معناست که باید «موضوع»، «طرح»، «کاراکترها»، «زبان» و «پس زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی اثر، کاملاً برآمده از خلاقیت‌های ذهنی و عاطفی خود او باشد. اگر غیر از این باشد، در آن صورت کم‌ترین سزای شخص به دستِ خاطی، افشای بی‌ذوقی و بی‌اندیشگی اوست. ای کاش «ثریا جولقانی»، نویسنده‌گی را از کاراکتر محوری نوشته‌اش یاد می‌گرفت. در جایی «عاشق لنگ‌دراز»، به «جروش» می‌نویسد: «نویسنده‌گی چیزی جز این نیست؛ رونویسی از روی متی که در قلب انسان نوشته شده است.» (صفحه ۴۴)

در رمان «به همسرم جودی»، هیچ‌کدام از کاراکترها شخصیت‌پردازی نمی‌شوند و این دلایل معینی دارد. اول این که «جروش» آبت، «بابالنگ‌دراز»، در رمان «به همسرم جودی» اساساً حضور حقیقی ندارد و به طور مجازی و غیرمستقیم چیزهایی درباره او از زبان «عاشق لنگ‌دراز» می‌شنویم که نمی‌تواند کاملاً صحت داشته باشد؛ چون این بابای عاشق‌پیشه بسیار احساساتی و احساسات شخصی عاشقانه و غیرپدرانه‌ای نسبت به «جروش» دارد. توضیحات و توصیفات او در مورد این دختر، اغراق‌آمیز و آمیخته با احساسات است. در نتیجه، از آنجا که خود

«جروشاً» هم حضور مستقیم، عینی و حقیقی ندارد، نمی‌توان او را آن‌طور که ادعا می‌شود، پنداشت و پذیرفت. خود جوان عاشق (بدل بابا لنگ‌دراز واقعی) هم از بس سخنانش و یا بهتر بگوییم نامه‌هایش غلوآمیز و پُر از تناقض است که تحلیل خودش را هم زیر سؤال می‌برد؛ زیرا به داده‌های او نمی‌توان اعتماد کرد. چنین به نظر می‌آید «ثریا جولقانی»، فهرستی از موضوعات مورد نظرش تهیه کرده و هر کدام را به بهانه‌ای در یک نامه جای داده و به مضمون آن را به نویسنده آنها، «عاشق لنگ‌دراز» نسبت داده است. از این رو، هیچ‌وقت خواننده صفات جمعی این کاراکتر را به طور نسبی یک‌جا و هم‌زمان در او نمی‌بیند. به عبارتی، باید مدام منتظر تصمیم نویسنده بود؛ مثلاً در قسمت‌های آغازین، مسائل خصوصی او در قالب «پدر» بودنش مطرح می‌شود، در قسمت‌های میانی رمان، «عاشق بودن» او انعکاس یافته و در قسمت‌های پایانی بر خداپرست بودن و موعظه‌گری او تأکید شده است. هر خواننده تحلیل‌گری به راحتی می‌تواند هر کدام از این صفات را به عنوان نقیضه‌ای برای رد و نفی صفات دیگر «جرویس پندلتون» ارزیابی کند و ساختگی بودن کاراکتر را دریابد.

در عوض، در رمان «بابالنگ‌دراز»، اثر «آلیس جین چندلروبستر»، معروف به «جین وبستر» (خواهرزاده مارک تواین)، رمان به نام بابای خیرخواه و لنگ‌دراز، نام‌گذاری شده، اما محتوای متن به خود «جروشاً آبوت» که یک دختر هفده ساله است، اختصاص دارد. رویکرد «جین وبستر» به پردازش کاراکتر «جروشاً»، به حدی عمیق است که از طریق او و نامه‌هایش، خواننده به شخصیت «جرویس پندلتون» یا همان «بابالنگ‌دراز» هم پی می‌برد. در اثر «جین وبستر» با دختر جوانی روبه‌رو می‌شویم که سرزنده، شیطان و در همان حال باهوش و قدرشناس است. او اهل درس و مطالعه است و در نامه‌هایش نقاشی‌های زیبایی هم از خودش و دیگران و حتی بابالنگ‌دراز ترسیم می‌کند که علاوه بر کمک به شخصیت‌پردازی خودش و دیگران، نشانگر وقایع رمان هم هستند. نامه‌ها طوری نوشته شده‌اند که خواننده در هر کدام با وجوه و یا شاخصه‌ای از شخصیت «جروشاً آبوت» آشنا می‌شود. «جروشاً» وقتی عجله دارد، نامه‌اش را هم کوتاه می‌نویسد و حتی در پایان. به جای اسم کامل، از حروف اختصاری «ج.آ» استفاده می‌کند.<sup>۱</sup> «جین وبستر» او را از روی حجم و محتوای نامه‌ها شخصیت‌پردازی می‌کند. نامه‌ها گاهی طولانی و پُر از سرزندگی و توصیف اتفاقات و شاخصه‌های پیرامونی و گاهی هم کوتاه و گله‌آمیز هستند که هم‌زمان، موقعیت او در پرورشگاه «جان‌گیر» آشکار می‌سازند:

«بابا لنگ‌دراز، آقا!

آقای عزیز، نامه‌ای از خانم «لی‌پت» داشتم که در آن اظهار امیدواری کرده‌اند که رفتار خوبی داشته باشم و در تحصیل موفق باشم و از آنجا که احتمالاً جایی ندارم که تابستان امسال را در آنجا سپری کنم، ایشان اجازه می‌دهند که تا بازشدن مجدد دانشکده، به پرورشگاه برگردم و در مقابل جا و غذا برایشان کار کنم. من از پرورشگاه «جان‌گیر» متنفرم! ترجیح می‌دهم بمیرم تا این که به آنجا برگردم!» ارادتمند راست‌گوی شما «جروش‌آبوت»<sup>۴</sup>.

در رمان «بابالنگ‌دراز» اثر «جین وبستر»، «جروش‌آبوت» (جودی) در یتیم‌خانه مسئولیت‌هایی به عهده دارد:

«جروش‌اطفالی را که تحت سرپرستی‌اش قرار داشتند، جمع کرد، لباسهایشان را که چروک خورده بود، مرتب کرد، دماغشان را گرفت و بعد این گروه مشتاق را به صف و با نظم و ترتیب به طرف اتاق غذاخوری برد تا طی این نیم ساعت فرخنده، به خوردن شیر و نان و پودینگ آلو بپردازند. سپس روی درگاه پنجره نشست و پیشانی‌اش را به شیشه سرد چسباند. شقیقه‌هایش می‌زد. آن روز از پنج صبح بلند شده، دستورات همه را اطاعت کرده بود.»<sup>۴</sup>

«جین وبستر» به علت سبک و سیاق خاص خود، اکثر نامه‌ها را که متن آنها از نیم تا شش صفحه است، به داستانک‌های زیبایی تبدیل کرده که در کل به داستان نهایی رمانجامعیت می‌بخشد. به بخش‌های کوتاهی از برخی نامه‌ها توجه کنید. در آنها رویکرد داستانی نویسنده کاملاً مشخص است:

«آه بابا! من از همه شادترم! چون که دیگر در پرورشگاه نیستم. وانگهی پرستار بچه یا ماشین‌نویس یا کتابدار کسی هم نیستم (این فقط به خاطر لطفی است که شما در حقم کرده‌اید و گرنه الان یکی از آن شغل‌ها را داشتم). حالا به خاطر تمام بدی‌های گذشته‌ام متأسفم؛ از این که به «فردی پرکینز» سیلی می‌زدم، متأسفم. از این که شکرپاش را از نمک پُر می‌کردم، متأسفم. از این که پشت سر هیأت امناء شکلک درمی‌آوردم، متأسفم. از این که بعد نسبت به همه خوش‌رفتار و خوشرو و مهربان خواهم بود.»<sup>۴</sup>

«پُستچی در همان حال که روزنامه‌ها را بین مشترکان توزیع می‌کند، اخبار را برای کسانی که مشترک نیستند، بازگو می‌کند. بنابراین، اگر بین ایالات متحده و ژاپن جنگی درگیرد یا رییس‌جمهور کشته بشود یا آقای راکلفر یک میلیون دلار به پرورشگاه جان‌گیر اعطا کند، لازم نیست شما زحمت نوشتنش را برای من بکشید؛ چون در هر حال این خبرها به گوش من می‌رسد.»<sup>۵</sup>

«وقتی در خانه‌تان در خیابان مدیسون رسیدم، هیبت آن ساختمان بزرگِ قهوه‌ای رنگ چنان مرا گرفت که جرأت نکردم وارد آن شوم و به همین دلیل، دور ساختمان گشتی زدم تا شهامتم را بازیابم. ولی هیچ لزومی نداشت که این قدر بترسم. پیش‌خدمت مخصوص تو مثل پدر پیر مهربانی از من استقبال کرد؛ طوری که حس کردم در خانه خودم هستم. او به من گفت:

– شما دوشیزه «آبوت» هستید؟

من گفتم «بله» و به این ترتیب دیگر ناچار شدم سراغ آقای «اسمیت» را بگیرم. او به من گفت که در اتاق پذیرایی منتظر بشوم.»

حالا بد نیست آنها را از لحاظ سبک و شیوه نگارش و نیز نوع رویکرد به داستان، با نمونه‌های زیر از رمان «به همسرم جودی»، اثر «ثریا جولقانی» مقایسه کنید:

«ای کاش کسی به تو می‌گفت که بابالنگ‌دراز همان جرویس پندلتون است و مرا راحت می‌کرد. ای کاش می‌دانستی و این همه مرا «بابا» خطاب نمی‌کردی. با احساسات تازه‌ای که برایم پیش آمده، هر بار که تو مرا «بابا» خطاب می‌کنی، احساس گناه می‌کنم و به پاکی تو حسادت می‌کنم.» (صفحه ۶۰)

«به زودی خواهیم آمد و کلاه تازه‌ات را خواهیم دید. اما در عکسی که فرستاده‌ای، کاملاً به یک کارگر حرفه‌ای مزرعه شبیه هستی. اول تو را نشناختم و فکر کردم که کارگر جدیدی آماده است، اما وقتی دقت کردم، دیدم که خود آتشپاره‌ات هستی.» (صفحه‌های ۱۰۸ و ۱۰۹)

«آن وقت که درست مثل یک دخترک شیطان و بازیگوش برای بابا لنگ‌دراز شیرین زبانی می‌کردی و دل او را می‌بردی، آن هم برای خودش نامه عاشقانه‌ای بود. حتی شاید بتوان گفت که عاشقانه‌تر از این نامه. می‌خواهم اعتراف کنم زمانی که نقش پدر را برایت بازی می‌کردم، بسیار از این نقش لذت بردم. اما نمی‌توانستم این نقش را تا آخر عمر ادامه دهم؛ چون تو را از دست می‌دادم.» (صفحه ۱۸۹)

در رمان «بابا لنگ‌دراز»، پشت عشق و علاقه و حمایت بابا لنگ‌دراز یک عشق انسانی فراگیر، به نیکی و زیبایی خود عشق نهفته و «دیگری» مرکز و محور همه چیز است. در زمان «به همسرم جودی»، اثر «ثریا جولقانی»، همه بن‌مایه‌های انسانی رمان قبلی ضایع شده و در عوض به

خودخواهی، هوس و حتی سوءنیت به یک دختر نوجوان میدان داده شده است. همه کمک‌های «عاشق لنگ دراز»، در رمان «به همسرم جودی» به خاطر «خودش» است، نه دیگری. رمان «بابالنگ دراز»، به دلیل استفاده از مدیوم ارتباطی «نامه»، برای شکل‌دهی به وقایع یک داستان و نیز به سبب به کارگیری «نقاشی»های خود کاراکتر «نه نقاشی‌های نویسنده»، به منظور کاربری یک روایت تصویری در کنار روایت کلامی، یکی از تجربی‌ترین و زیباترین آثار داستانی است. ترفند «ثریا جولقانی»، در رمان «به همسرم جودی»، آن است که کاراکترها را با هم جابه‌جا می‌کند و چون نتوانسته این دو کاراکتر را شخصیت‌پردازی کند، اقدام او را می‌توان نوعی «تقلب روشده» در رمان‌نویسی دانست. برای اثبات این موضوع، پیشنهاد می‌شود (بعد از خواندن رمان «به همسر جودی» و خواندن این نقد، رمان «بابا لنگ‌دراز»، اثر «جین وبستر» را بخوانید و اگر هم قبلاً خوانده‌اید، دوباره بخوانید (این رمان شایسته دوباره خوانی است)، آن وقت به ارزیابی موردنظر خواهید رسید.

«جین وبستر»، در رمان «بابا لنگ‌دراز»، به دو شیوه گوناگون به نامه‌ها ساختار داستانی داده است. اول این که از بیان رویی استفاده کرده که مثال‌هایی در این زمینه ارائه شد. دوم آن که در بطن نامه‌ها، گفتارهای دوسویه‌ای را از زبان کاراکترها به صورت زنده و نمایشی ذکر کرده که در نوع خود ابتکاری و بدیع است. در ضمن، محوری بودن رویکرد داستانی او را نیز باز به اثبات می‌رساند:

«مادرش وقتی فهمید که این قطعه کاغذ کوچک یک صد دلار می‌ارزد، نالید:

– خدا مهربان! شکر!

من گفتم:

– این را خدای مهربان نفرستاده، بابا لنگ‌دراز فرستاده.

(البته گفتم «اسمیت»)، او گفت:

– اما این خدای مهربان بود که این فکر را به سر او انداخت.

من گفتم:

– ابداً! خود من بودم که این فکر را به سر او انداختم.

ولی در هر حال، بابا مطمئنم که خدای مهربان پاداش نیکوکاری شما را به نحو احسن

می‌دهد.<sup>۷</sup>»

اما «ثریا جولقانی»، چندان به ساختار داستانی اثرش نظر ندارد. او با اطمینان از این که «طرح» کلی رمان را از اثر «جین وبستر» گرفته و آنچه می‌نویسد، داستان است، بیشتر به جورکردن موضوعات فرعی برای پرکردن این «طرح» اهمیت می‌دهد. این موضوع سبب شده که نثر او در

رمان «به همسرم جودی»، گاهی به نثر «مقاله‌نویس» شباهت پیدا کند. در مواردی با جملات تشریحی بسیار طولانی روبه‌رو هستیم که حوصله خواننده را سر می‌برد. نویسنده فقط به ادامه کلام نظر دارد و از لحاظ حسی مجال ارتباط عاطفی به خواننده نمی‌دهد. برخی از این جملات و عبارات، یک پاراگراف کامل هستند:

«در هیچ میهمانی این قدر به من خوش نگذشته بود، حتی وقتی که از خشکی و کسالت میهمانی‌های اشرافی، همراه با یکی، دو دوست هم دانشکده‌ای دیگر، از مجلس پُر طمطراق مادام موسیوها فاصله می‌گرفتیم و آن سوی باغ روی سبزه‌ها و خاک دراز می‌کشیدیم و هر کدام حالت‌های جدی و عادت‌های اشرافی و لباس‌های فراک و شب میهمانان را به مسخره می‌گرفتیم و آن سوی باغ روی سبزه‌ها و خاک دراز می‌کشیدیم و هر کدام حالت‌های جدی و عادت‌های اشرافی و لباس‌های فراک و شب میهمانان را به مسخره می‌گرفتیم و ساعت‌ها می‌خندیدیم.» (صفحه ۵۴)

«برخلاف شما، استاد فلسفه ما مردی بسیار خوش صحبت و پُرانرژی بود و با زبانی بسیار ساده و ملموس مسائل سخت و پیچیده فلسفه را برای‌مان توضیح می‌داد و ما بی‌آن که خود بدانیم، تمام فلسفه (کتاب فلسفه دانشکده) را با گفت‌وگو و بحث‌های کلاسی به طور غیرمستقیم و با زبانی کاملاً ساده و همه فهم یاد گرفتیم.» (صفحه ۱۵۶)

اگر رمان «به همسرم جودی»، اثر «ثریا جولقانی»، با رویکرد تطبیقی و با فرهنگ و داستانی ایرانی نوشته می‌شد، وجاهتی برای اثر و برای نویسنده نیز ابتکاری نسبی به حساب می‌آمد، اما در حال حاضر این اثر، فرآورده‌ای اضافی است که نه تنها هیچ ویژگی به اثر قبلی نمی‌افزاید، بلکه نوعی «تقیضه‌گویی» و «تقیضه‌نمایی» برای اثر اصلی محسوب می‌شود. این ضعف، به شکل جزئی‌تری در عبارات و جملات رمان هم پیداست. به این توصیفات ملال‌آور که ظاهراً توأم با شوخی هم هست، توجه کنید: «هرگز ندیده بودم که کسی به این زیبایی طبیعت را توصیف کند، این که لکه ابر را تزیینی بر قلب آسمان می‌دانی، توصیف فوق‌العاده زیبایی است. مواظب خودت باش، مبادا در بوران و برف و سرما بخوری» (صفحه‌های ۱۳۰ و ۱۳۱)، «چقدر زیبا و چموش به من خندیدی و چال زیبایی گونه‌ات ظاهر شد و صد چندان دلفریب‌تر شدی.» (صفحه ۸۹)

تمام اثر «به همسرم جودی»، اثر «ثریا جولقانی»، در این خلاصه می‌شود: یک مرد جوان پولدار و ظاهراً تنها و موعظه‌گر، خودش را با هزار و یک عارضه‌مندی روانی، برای دختر نوجوان و بی‌گناهی که مدیوم فرضی و ذهنی او قرار گرفته، لوس می‌کند و او را بازیچه ارضای امیال درونی و

بیمارگونه‌اش قرار می‌دهد و البته در پایان هم ثابت می‌شود که همه چیز دروغ و بی‌اساس بوده و خواننده فریب خورده؛ چون نامه‌ها هرگز پُست نشده‌اند.

معمولاً در بازار، بسیاری از تجار و کسبه، جنس‌های ایرانی را با مارک و ظاهر خارجی، به عنوان «جنس خارجی» به دیگران قالب می‌کنند. «ثریا جولقانی» هم گویا از فضای فرهنگی ایران و ایرانی به تنگ آمده و خواسته به «خارجی بودن» تظاهر و افتخار کند. از این رو، یک رمان «بدلی» برای رمان بسیار زیبایی «بابا لنگ‌دراز» تدارک دیده تا به عنوان یک کالای فرهنگی خارجی، به خواننده ایرانی قالب کند!

### پی‌نوشت‌ها

۱. بابا لنگ‌دراز، جین وبستر، ترجمه سوسن اردکانی، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۶۹، صفحه ۶۱.
۲. همان، صفحه ۷۳.
۳. همان، صفحه ۱۲.
۴. همان، صفحه ۷۵.
۵. همان، صفحه ۱۴۸.
۶. همان، صفحه ۲۳۷.
۷. همان، صفحه ۲۱۰.